غزل شماره 77

تجربه‌ی عشق

**بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت**

 **واندر آن برگ و نوا، خوش ناله‌های زار داشت**

**گفتمش؛ در عین وصل، این ناله و فریاد چیست؟**

 **گفت ما را جلوه‌ی معشوق در این کار داشت**

**یار اگر ننشست با ما، نیست جای اعتراض**

 **پادشاهی کامران بود، از گدایی عار داشت**

**در نمی‌گیرد نیاز و نازِ ما با حُسن دوست**

 **خرّم آن کز نازنینان، بخت برخورد داشت**

**خیز تا بر کِلک آن نقاش، جان افشان کنیم**

 **کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت**

**گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن**

 **شیخ صنعان خرقه رهن خانه‌ خمار داشت**

**وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر**

 **ذکر تسبیح ملک در حلقه‌ی زنّار داشت**

**چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت**

 **شیوه‌ی «جنّاتُ تجری تحتهاالأنهار» بود**

===========================

**بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت**

 **واندر آن برگ و نوا، خوش ناله‌های زار داشت**

آن‌گاه که سالکِ نغمه‌سرا به وصال می‌رسد و چون از برگ گُلِ تجلیّاتِ انوار محبوب بهره‌مند شد و در عین بهره‌مندی ازآن الطاف روحانی، ناله‌های زار سر می‌دهد؛ و این خبر از آن دارد که قصّه‌ی این ناله‌ها به جهت حرمان و دوری نیست، قصه‌ی دیگری در میان است.

===========================

**گفتمش؛ در عین وصل، این ناله و فریاد چیست؟**

 **گفت ما را جلوه‌ی معشوق در این کار داشت**

به او گفتم حال که واصل شده‌ای و پرتو حقیقتِ حق تو را در بر گرفته و برگِ گل همواره بر جان تو متجلی است، این ناله و فریاد چیست؟ و او گفت: جلوه‌ی معشوق به افقی فراتر از آن‌چه آن برگ گل در میان آورده، مرا به خود دعوت می‌کند. جلوه‌ای نامتناهی که هزاران بُعد دارد و با اولین تجلیات کار تمام نمی‌شود، آغازینِ آغازها در میان آمده است و راهی بس طولانی برای به خودآمدن در عمیق‌ترین بُعد در پیش است.

===========================

**یار اگر ننشست با ما، نیست جای اعتراض**

 **پادشاهی کامران بود، از گدایی عار داشت**

این‌که حضرت محبوب در دوردست‌ها است و ما به راحتی نمی‌توانیم به او نزدیک شویم، جای اعتراض و گله‌ای نیست، زیرا او در غنای خود مستغرق و کامران است و با گدایی چون ما که در فقر مطلقِ ذاتیِ خود زمین‌گیر هستیم، هم‌سنخی ندارد تا انتظار داشته باشیم او در حدّ ما فرود آید و از درد فراق ما بکاهد. نه! چنین شرط و قاعده‌ای در میان نیست تا امید فرو نشستن ناله‌های زار در میان آید.

===========================

**در نمی‌گیرد نیاز و نازِ ما با حُسن دوست**

 **خرّم آن کز نازنینان، بخت برخورد داشت**

درست است که ما ناز و نیاز داریم و آن دو در وجودمان در هم آمیخته، اما آن‌چنان نیست که با حُسن دوست در هم آمیزد و ما را به وصال او برساند، مگر آن که بخت یاری کند. خوشا به حال نازنینانی که بخت یارشان شده و می‌توانند با ناز خود راهی به سوی حُسنِ یار بگشایند. نازی مثل ناز شهید چمران که کرشمه‌کنان به سوی‌ محبوب رفت. نه در او غرور بود و نه یأس. نه چون متحجرین، طلب‌کار بود و نه چون ستمکاران احساس بی‌نیازی می‌کرد.

===========================

**خیز تا بر کِلک آن نقاش، جان افشان کنیم**

 **کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت**

بیا تا جان را فدای قلم آن نقاش کنیم که چگونه در عالَم صحنه‌آرایی می‌کند و این‌همه نقش عجب، که یکی از آن‌ها سیر و سلوک شهید چمران بود را در گردش پرگار خود دارد. نقش‌های عجیبی که هر کدام‌شان انسان را مسحور می‌کنند و از خود بی‌خود می‌نمایند تا راهی دیگر ماورای خودبینی و حُسن شهرت برای خود برگزیند. پس:

===========================

**گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن**

 **شیخ صنعان خرقه رهن خانه‌ خمار داشت**

اگر متوجه شده‌اید که زندگیِ حقیقی، عاشق‌پیشگی است و انسان، تنها در عشق و دلدادگی، انسان است و به حقیقت انسانیت که «اُنس» است می‌رسد، پس جای احتیاط نیست تا بخواهی در مسیر دوست‌داشتن، محلِ توجه کسی باشی و از بدنامی بترسی و از ملامت صاحبان دنیا فرار کنی. نه! این راه عشق و جان‌افشانی بر کلک آن نقاش نیست. زیرا شیخ صنعان آن عاشق پاک‌باخته، حاضر شد خرقه‌ی شیخی و سَروَریِ خود را در خانه‌ی خمار در رهن بگذارد تا به معشوق خود نشان دهد تا کجاها در عشق خود صادق است و به چیزی ماورای تجربه‌ی عشق و دوست‌داشتن فکر نمی‌کند.

===========================

**وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر**

 **ذکر تسبیح ملک در حلقه‌ی زنّار داشت**

آن شیرین قلندر، هم او که در تجربه‌ی عشق به هیچ‌چیزِ دیگر فکر نکرد، همان جناب شیخ صنعان، در سیر به سوی محبوب خود، چه «وقتِ» خوشی داشت. از آن جهت که در راه عشق، راهی طولانی را پشت سر گذاشت و در مسیر عشق و ذکر تسبیح فرشتگان حاضر شد زُنّار ببندد و در جلب رضایت نظر محبوب از هرگونه ظاهرگرایی که عشق را از انسان می‌ستاند، فاصله بگیرد. به گفته‌ی جناب استاد آقا مجتبی تهرانی؛ بعضی از مذهبی‌ها برای رفتن به جبهه استخاره می‌کردند و عموماً هم استخاره‌شان بد می‌آمد و از رفتن در آن دیار منصرف می‌شدند، ولی افرادی مثل شهید شاهرخ رزقام بدون رعایت بعضی از ظواهر، رفتند و چیزهایی یافتند که اقلّ آن رعایت همان ظواهری بود که بعضی‌ها در آن ظواهر متوقف شده‌اند. از آن به بعد تسبیح رزقام‌ها و طیّب حاج رضایی‌ها، آن شیرین قلندرها، مِلکی و زمینی نبود، ملکوتی بود.

===========================

**چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت**

 **شیوه‌ی «جنّاتُ تجری تحتهاالأنهار» بود**

چشم و نگاه حافظ نیز در همان فضایی باد که شیخ صنعان‌ها در آن قرار داشتند - در زیر بام قصر آن حوری سرشت- که به عشق می‌اندیشد و به عمق عباداتی که انسان را با زیباترین صورتِ خیال متصل می‌کند، یعنی با حوریان بهشتی روبه‌رو می‌کند که مخصوص مقربین است. و این نوع عشق‌ورزیدن همان شیوه‌ای است که قرآن در مقابل ما قرار داده تا با صورت‌هایی از زیبایی و حقیقت روبه‌رو شویم که عبارت از «جَنَّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهار» است و حسِّ ذائقه‌ آن را می‌چشد و با این تجربه از تخیّل روح سخن می‌گوید تا متذکر جهان گمشده‌ی ما باشد و دوستی و عشق را که هرگز در این جهانِ تنگ و تاریک به دست نمی‌آید، به ما برگرداند.

نگاهی که تمام وجوه زیبایی را آینه‌ای می‌یابد که جمال یار را در حضرت خیال به ظهور می‌آورند و ما را دعوت می‌کند تا در مسیر زیباشناسی، جان را فدای «کِلک آن نقاش» یعنی فدای نور این مظاهر بکنیم و دوست‌داشتن را به جای تنهایی و خودخواهی بنشانیم و تنها از جام دوست جرعه‌نوشی کنیم. به همان معنایی که در جایی دیگر این‌طور از احوال خود گزارش می‌دهد و می‌گوید: «سر ز مستی بر نگیرم تا به صبح روز حشر / هرکه چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست.»

ما در حال حاضر هر کدام در جهانی جدای جهانِ دیگری زندگی می‌کنیم و هر کدام در جهان خود تنها هستیم، در حالی‌که در بهشت، همه در یک جهان زندگی می‌کنند و در اُنس با یکدیگر در ثبات کامل هستند. کافی است در این دنیا مرید عشق شویم و در مسیر یافتن عشق و تجربه‌ی دوست‌داشتن، تکبرّ را از خود دور کنیم زیرا رسول خدا«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» فرمودند: هرکس به اندازه‌ی یک خردل تکبّر داشته باشد تا ابد بوی بهشت به مشامش نمی‌خورد. یعنی «گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن.» تکبّر و خودبینی را زیر پا بگذار تا دوست‌داشتن به سراغ‌ات آید. این همان شیوه‌ی رسیدن به «جَنَّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهار» است.

والسلام